

# کمون در قدرت<sup>۱</sup>

تألیف: آنری گیمن، ترجمه: آساره آسا

در ابتدا ذکر سه ملاحظهٔ مقدماتی ضروری است؛

اولین ملاحظه: تقریباً همیشه وقتی از کمون صحبت به میان می‌آید، گفته می‌شود که کمون از ۱۸ مارس شروع شد تا ۲۸ مه یعنی تا آخرین روز از هفتهٔ خونین به طول انجامید. این واقعیت ندارد؛ اگر بخواهیم دقیق باشیم باید بگوییم که شروع کمون از روز تشکیل مجلس کمونال بود، یعنی از شب ۲۸ مارس یا صبح ۲۹ مارس. از ۱۸ تا ۲۸ مارس، این کمیتهٔ مرکزی گارد ملی بود که جریان امور را در دست داشت.

دومین ملاحظه: معمولاً گفته می‌شود که کمون ۷۳ روز طول کشید، اما نه! عمر کمون فقط ۵۸ روز بود. چراکه کمون در ۲۴ مه منحل شد، بنابراین حتی دو ماه هم عمر نکرد.

سومین ملاحظه: امروز دو معنی از "کمون" مستفاد می‌شود؛ کمون در معنای دقیق کلمه، یعنی مجلس کمونال. یعنی کسانی که توسط ۲۲۶ هزار رأی‌دهنده پاریسی، در ۲۶ مارس انتخاب شده بودند و مقامات شهرداری *municipalité* را تشکیل می‌دادند. اما امروز با یادآوری کمون، علاوه بر مجلس کمونال، همزمان لحظات کمون و افرادی که در آن حضور داشتند، یعنی کمونارها تداعی می‌شوند. با این حال بین مبارزین کمونار، هواداران کمون و افرادی که مقامات شهرداری را تشکیل می‌دادند و مسؤول کمون بودند، تفاوت وجود دارد. کاری که ما در پیش داریم بررسی عملکرد مجلس شهرداری، به اصلاح "کمون" در قدرت است.

---

<sup>۱</sup> این نوشته «برگرفته» است از دو قسمت نیم-ساعته به نام «کمون در قدرت» از درس-گفتار محقق فرانسوی، آنری گیمن **Henri Guillemin** که در تلویزیون سوسیسی در مورد کمون پاریس در طی دوازده قسمت ارائه شده است. تمام این درس-گفتار در آدرس زیر به زبان فرانسه قابل دسترسی است.

<https://www.youtube.com/watch?v=PwXwDp3Ze7Q>

قبل از ورود به جزئیات ذکر یک نکته ضروری است: کمون به سرعت دچار دگرگونی سرنوشت‌سازی شد؛ امروز وقتی به کمون فکر می‌کنیم، یک کمون یکدست، مرکب از چپ‌های رادیکال در ذهن تداعی می‌شود؛ این درست است که اکثریت منتخبین را افراد رادیکالی از جریانات چپ آن زمان تشکیل می‌داد، اما یک اقلیت جمهوری‌خواه نیز به کمون راه یافت که از جانب جمهوری‌خواهان پارسی که غالباً در مناطق بورژواشین ساکن بودند انتخاب شد. و تنها بعد از اینکه این اقلیت جمهوری‌خواه کمون را ترک می‌کند، می‌توان از کمون تماماً چپ صحبت کرد.

بعد از رأی‌گیری ۹۰ منطقه نمایندگان خود را انتخاب کردند. اما در آن زمان، این امکان وجود داشت که یک نفر همزمان به نمایندگی چند منطقه انتخاب شود؛ برای مثال ورن که یکی از انترناسیونالیست‌ها بود همزمان منتخب ۳ منطقه بود، یا بلانکی با وجود اینکه در زندان بود و امکان حضور در کمون را نداشت به نمایندگی ۲ منطقه انتخاب شد. بنابراین، تعداد نمایندگان نه ۹۰ تن که ۸۳ تن بود. در کمتر از ۸ روز، ۲۲ نفر از سمت خود استعفا دادند و تمام عناصر میانه‌رو در کمون از بین رفتند. تمام منتخبین مناطق یکم، دوازدهم، نهم و شانزدهم پاریس که مناطقی بورژواشین بودند، استعفا دادند، و در منطقه پنجم هم سه نماینده از پنج نماینده کمون را ترک کردند. پس ملاحظه می‌شود که همه چیز خیلی زود تغییر کرد.

جمهوری‌خواهان که خواستار رعایت قانون موجود بودند کمون را ترک می‌کنند، به این خاطر که معتقد بودند در رژیم دموکراتیک و جمهوری‌خواه، نباید علیه رأی‌گیری همگانی عمل کرد. اما کمون بر این بود که مجلس برآمده از رأی همگانی که تی‌یر را به ریاست قوای مجریه انتخاب کرده بود، ارتجاعی است. با این حال، آنها فکر می‌کردند که باید اوضاع را سروسامان دهند و خصوصاً وارد تعارض و نزاع نشوند، که خود این امر نشانه صداقت‌شان بود. کِلِمانسو، شهردار منطقه هژدهم می‌گوید که «اگر بنا به استعفاء باشد، باید استعفاء دوگانه صورت بگیرد؛ استعفاء نمایندگان مجلس ملی و اعضای کمون. نمایندگان مجلس به این دلیل باید استعفاء دهند که هیچ انتخاباتی برای تدوین قانون اساسی صورت نگرفته، بلکه انتخابات حول مسأله جنگ یا صلح برگزار شده است، و در پی آن مجلس کمونال هم استعفاء خواهد داد. سپس دوباره یک انتخابات عمومی برای مجلس ملی و یک انتخابات شهرداری برای برقراری کمون برگزار خواهد شد.» کاملاً بدیهی بود که مجلس ملی هرگز چنین چیزی را قبول نمی‌کرد، او سر جای خود بود و سر جای خود هم باقی می‌ماند! مجلس ملی به خوبی می‌دانست که حول یک شعار فریبکارانه انتخاب شده بود؛ او صلح را شعار خود کرده بود و در نظر داشت که شاه را هم به آن بیافزاید، اما به خوبی می‌دانست کسانی که به او رأی داده‌اند رأی‌شان صرفاً برای صلح بوده و نه برای شاه؛ پس اکنون که جنگ به پروسی‌ها واگذار شده، به هیچ عنوان دوباره رأی نخواهند آورد. پس مسأله تجدید انتخابات مجلس نمایندگان کلاً منتفی است، از همین جا هم کمون‌ها را دلیلی برای پذیرش حرف نمایندگان جمهوری‌خواه مستعفی نمی‌دیدند.

امروز بسیاری تمایل دارند که شهرداری‌های منتخب را افرادی فریبکار بدانند که در فکر این بودند که برای دولت زمان بخرند و شرایط را مهیا کنند تا دولت دوباره کنترل اوضاع را در دست بگیرد. اما بنا به شهادت اسناد، فقط فردی به نام تیرار، شهردار منطقه دوم مظنون به هواداری از دولت بود. او در پایان همان سال در برابر کمیته تحقیقات می‌گوید: «من باعث نجات دولت شدم. اگر دست دست کردن من در مقابل کمونارها نبود، شما موفق به تدارک و تجهیز نیروها نمی‌شدید...». بنابراین، تیرار بنا به اقرار خودش قصد داشت به کمونارها خیانت کند و به نفع دولت با تعلل و دورویی و اخلال در کار کمون، زمان بخرد. اما به هر حال، اکثریت کمون را افراد شریف و با شهامتی تشکیل می‌داد، گواه این امر هم نفرتی بود که آنها بین ورسایی‌ها پراکنده بودند. برای مثال کلمانسو، واقعاً تا آخرین لحظه به کمون وفادار بود.

بنابراین، دگرگونی کمون به این معنی بود که آرایش نیروهای شاکله آن به کلی تغییر کرده بود؛ در کمون که در ابتدای امر از نیروهای راست، میانه و یک چپ قدرتمند تشکیل می‌شد، بعد از چند روز صرفاً نیروهای چپ باقی ماند که دیگر مانند روزهای گذشته چندان قدرتمند هم نبود. چرا؟ می‌دانیم که چپ رادیکال در رأی‌گیری پنجم نوامبر شهرداری‌های محلی (نه شهرداری کل پاریس یا کمون بلکه شهرداری‌های مناطق مختلف پاریس که به کارهای جانبی و مسائل شهروندی می‌پرداختند و اصلاً نماینده دولت کنترل‌شان می‌کرد) صرفاً ۶۰ هزار رأی در کل پاریس اخذ کرد. چطور می‌شود باور کرد که در عرض چند ماه، در ماه مارس، پاریس ناگهان به چپ گرایش پیدا کرده باشد؟ آیا چپ رادیکال واقعاً ۲۲۶ هزار رأی داشت؟ قطعاً نه! پس چنین رأی شگفت‌آوری از کجا آمده بود؟ باید دانست که در ابتدا رفتار و منش ضد دولتی و اراده برای مقاومت در برابر دشمن خارجی باعث شده بود که تعداد قابل ملاحظه‌ای از رأی بورژواهایی که به خاطر سازش خائنانه دولت با پروسی‌ها از دولت متنفر بودند، به جانب چپ‌ها سرازیر شود. ولی در ادامه کار کمون، عنصر میهن‌پرستانه سابق محو شد. مسأله مقاومت دیگر مسأله کمون نبود، پاریس تلخی زهر صلح با پروس را جرعه جرعه چشیده بود. پس اولین عنصری که موجب حمایت میهن‌پرست‌های بورژوا از کمون شده بود از بین رفت، و به تبع این حمایت هم به صورت قابل ملاحظه‌ای کاهش یافت؛ برای اینکه دیگر از جنگ صحبتی نمی‌شد، حتی اعضای کمیته مرکزی هم بر این باور بودند که دیگر ماجرا تمام شده: ما جنگ را واگذار کرده‌ایم و باید به امور دیگر پردازیم. این حرف بین راست‌ها به کرات شنیده می‌شد که «کمون حکومت به درد نخور و بی‌صرفی است، تمام عناصر خوب کمون را ترک کرده‌اند.» به هر رو، با رفتن ۲۲ نماینده منتخب بورژواها از کمون، کمون به خوبی می‌دانست که حالا فقط از حمایت بخش کوچکی از پاریس برخوردار است.

از همین جاست که باید با قدرت در مقابل یک افسانه رایج در مورد کمون ایستاد؛ بنابر این افسانه، کمون اولین تلاش برای برپایی کمونیسم (در معنای تشکیل دولت کمونیستی یا دیکتاتوری پرولتاریا) است. این ایده افسانه‌ای را از جمله در نوشته انگلس می‌توان ملاحظه کرد؛ او در پیشگفتاری که در ۱۸۹۱ بر سخنرانی‌ای که مارکس در ۳۰ مارس ۱۸۷۱ در انگلیس در مورد کمون

ایراد کرد، می‌نویسد: «این اولین تلاش برای برقراری دیکتاتوری کارگری بوده است». چنین چیزی صحت ندارد! کمون دولت کارگری نبود. این مسأله را اولاً در نسبت منتخبین کارگر به کلّ منتخبین می‌توان دید؛ از میان ۶۷ نماینده باقی مانده در کمون، تنها ۲۷ کارگر حضور داشتند، و باقی اعضا را روشنفکران و روزنامه‌نگاران و حرفه‌های آزاد تشکیل می‌دادند، برای مثال در بین آنان، استاد دانشگاه، داروخانه‌چی و دامپزشک حضور داشت. گرچه تا آن روز و حتی بعد از آن هیچ کارگری به مقام تصمیم‌گیری کلان نرسیده بود، اما کارگران فقط ۴۰ درصد کمون را تشکیل می‌دادند، چیزی که به حتم از تصویر دیکتاتوری پرولتاریا به دور است! و علاوه بر این موضوع، شاید چیزی که باعث می‌شود که با شنیدن نام کمون کمونیسم تداعی شود، ریشه معنایی هر دو واژه باشد<sup>۲</sup>. اما اعضای کمون خود را کمونیست نمی‌نامیدند، و حتی کمونیستی خواندن کارهای‌شان را کذب می‌دانستند، برای مثال فردی به نام بله از اعضای ریش‌سفید کمون در ۱۸۷۸ در کتابی به نام «حقیقت در مورد کمون» به صراحت می‌نویسد: «من با شدت تمام با این نظر مخالفت می‌کنم که مدعی است از جانب ما کاری صورت گرفته که چه در نظر و چه در عمل محرک ایده کمونیسم بوده است.»

استالین در کتابی با عنوان «مسائل در باب لنینیسم» منتشره در ۱۹۸۴ می‌نویسد: «دو گروه که هیچ‌کدام‌شان را نمی‌توان کمونیست نامید، قدرت را در کمون بین خود تقسیم کرده بودند.» این دو گروه کدام‌ها هستند؟ ژاکوبین‌ها و بلانکیست‌ها. این دو گروه بیش از آنکه به تغییرات اجتماعی علاقه داشته باشند، دیدی سیاسی داشتند و در فکر تصاحب قدرت بودند. بلانکیست‌ها فاقد یک دکترین منسجم سیاسی-اجتماعی بودند، در حالی که ژاکوبین‌ها در نظر به ایده‌های رابسپیر گرایش داشتند. خارج از این دو گروه که اکثریت را شکل می‌دادند، گروه دیگری قرار می‌گیرد که در اقلیت بود، یعنی سوسیالیست‌ها. اما آنها پیرو چه سوسیالیسمی بودند؟ جالب است بدانیم که در این زمان، پرودن در فرانسه در میان چپ رادیکال، صاحب اعتبار و پرستیژ فراوانی بود و در رأس چپ‌های رادیکال فرانسه قرار می‌گرفت. پرودن در عمل مخالف تصاحب قدرت و حامی تغییر تدریجی جامعه بود و در نتیجه با انقلاب مخالف بود. سوسیالیست‌های فرانسه غالباً هواداران پرودن بودند. آنچه آنها می‌خواستند، ایجاد نوعی فدراسیون بود که از به هم پیوستن کمون‌های آزاد در سراسر فرانسه شکل می‌یافت. ایده فدرالیسم، ایده سیاسی اصلی پرودونیست‌ها بود.

سرانجام کمون با تأخیر زیاد در ۱۹ آوریل (یعنی تقریباً ۱۹ یا ۲۰ روز بعد از تشکیلش) برنامه خود را اعلام کرد. برنامه کمون توسط یکی از پرودونیست‌ها به نام پی‌یر دُنی نوشته شد؛ او با دفاع از کمون و حمله به دولت شروع می‌کند و سپس به شدت روی فدرالیسم که ناشی از ایده‌های پرودون بود، پامی‌فشرده. اما این ایده به غایت مهمل بود، چراکه ۹۰ درصد فرانسه آن زمان را کمون‌های روستایی تشکیل می‌دادند که تحت نفوذ شدید و غیرقابل انکار خواص و کشیشان مرتجع حامی سلطنت بودند؛ بدین

---

<sup>2</sup> Commune و Communisme هر دو از ریشه واژه Commun مشتق می‌شوند که به معنی امر مشترک است، اما Commune در آن زمان برای نشان دادن مناطق شهری یا روستایی که جمعیتی را در خود گردآورده، مصطلح بود و به هیچ عنوان از آن ایده اشتراک در ابزار کار و یا لغو مالکیت خصوصی زمین منظور نمی‌شد.

ترتیب تشکیل فدراسیون به معنی امضای سند مرگ جمهوری بود. لویی وُیول به خوبی گواه این موضوع است؛ او در ژانویه می‌نویسد که «هر ایالت یا دولتی باید خود را آزادانه تحت آرای منتخبینش اداره کند، از کمون گرفته، تا تقسیمات فرعی و نهایتاً دولت.» اگر فقط اندکی به عقب برگردیم، به فرانسه دوره انقلاب کبیر، به سال ۱۷۹۳، ایده فدرالیسم را نزد ژیرندن‌های<sup>۳</sup> رانده شده از قدرت می‌یابیم؛ آنها که در پی تظاهرات ۱۷ مه از مجلس مؤسسان اخراج شده بودند در ایالات به راه افتادند و با تبلیغ ایده فدرالیسم، در فکر بازگرداندن ارتجاع بودند، چون به خوبی می‌دانستند که در کمون‌های روستایی حامیان ارتجاع به فراوانی یافت می‌شوند. بنابراین، اگر کمون‌ها همان بازی مترجین را بازی می‌کردند، به تقابل با جمهوری درمی‌افتادند.

برنامه اجتماعی کمون چه بود؟ در پس کلمات شاعرانه کمون چیز دردناکی پنهان شده بود؛ از زبان تقریباً تمام اعضا کمون جملاتی در ستایش کار و رفع فلاکت فقرا می‌بینیم، اما در نهایت زمان اجازه نداد که عمل کمون‌ها این جملات خالی را از واقعیت پُر کند؛ از جمله اینها بودند شعارهای مسحورکننده اما بدون محتوایی مشخص: «این پایان جهان کهنه است، جهان پوسیده حکومت و کلیسا، پایان نظامی‌گری، پایان استثمار، پایان احتکار و مالکیت خصوصی که پرولتاریا برده آن است و از آن سهمش جز بدبختی نیست» یا «شکوفایی کار، رهاشده از هرگونه غل و زنجیر، در حرکت با نهایت انرژی». در ۲۲ مارس، کمیته مرکزی می‌گوید: «ما می‌خواهیم یک انقلاب ریشه‌ای تدارک ببینیم». روزنامه رسمی پاریس در ۲۹ مارس می‌نویسد: «این پایان سازماندهی اجتماعی ظالمانه است». در ۵ آوریل کمیته مرکزی - که می‌بایست منحل شده باشد اما همچنان به حضور در عرصه عمومی ادامه می‌داد، - دوباره می‌نویسد: «امروز، نبرد بزرگ میان تن‌آسایی و کار، میان تولید و استثمار گشوده شده».

برعکس، افراد دیگری هم بودند که می‌دانستند که چه می‌خواهند و بدون بازی با کلمات صریحاً لب‌خواست خود را بیان می‌کردند؛ برای مثال لیساکره - تاریخ‌نگار مشهور کمون که در ۱۸۷۳ به بروکسل پناهنده شد و در همانجا کتابی معتبر در مورد کمون به رشته تحریر درآورد<sup>۴</sup>، - که در آن زمان روزنامه "کنش" را اداره می‌کرد، می‌نویسد: «باید به کارگر اطمینان داد که مالک کار خود است». در روزنامه چپ رادیکال دیگری، به نام "سوسیال" زنی به اسم آندره لئون در ۲۸ آوریل، می‌نویسد: «دیگر نباید افرادی وجود داشته باشند که از دست‌رنج دیگران زندگی می‌کنند». اما جدی‌تر از همه انترناسیونالیست‌ها بودند، یعنی کسانی که به منشور انترناسیونالیست وابسته بودند که در ۱۸۶۴ در لندن تصویب شده بود. در ۲۶ مارس مانیفست انترناسیونالیست‌ها

---

<sup>3</sup> Les Girondins نام گروهی سیاسی است که در طول انقلاب کبیر فرانسه در مجلس قانون‌گذاری و سپس کنوانسیون ملی کرسی داشتند. در آن زمان این گروه را به نام رهبران آن بریسو و رولان می‌شناختند (brissotins و rolandins یا rolandistes) و اصطلاح ژیرندن بعدها در قرن نوزدهم به این گروه اطلاق شد. آنها رقیب سیاسی مونتانیارها و ژاکوبن‌ها به رهبری روبسپیر، دانتون و مرا بودند. ژیرندن‌ها ایالات را نمایندگی می‌کردند، آنها به دنبال ایجاد یک دولت فدراتیو بودند که در آن زمان از نظر مونتانیارها که منتخبین پاریس بودند، معنایی جز تحویل فرانسه به نیروهای مرتجع نداشت.

<sup>4</sup> این کتاب به همت بیژن هیرمن‌پور به فارسی ترجمه شده است.

<http://www.k-en.com/kp-1871/Commune.pdf>

منتشر می‌شود: «باید برای تولیدکنندگان سرمایه، ابزار تولید، بازار فروش و اعتبار فراهم کرد. باید کار دستمزدی را ملغا کرد.» ۶ آوریل می‌گویند: «جلوس سیاسی طبقه کارگر، این چیزی است که ما خواهان آنیم؛ [و این یعنی] آغاز ساماندهی مجدد اجتماعی». اما تعداد انترناسیونالیست‌ها بسیار اندک بود. جایی گفته شده که آنها حدود ۳۴ نفر بودند، اما چنین چیزی صحت ندارد؛ چراکه اولاً هیچ فهرستی از انترناسیونالیست‌های پاریسی در دسترس نیست. ثانیاً از آنجا که انترناسیونال سه بار توسط دولت تحت تعقیب قرار گرفته بود، آنها مجبور بودند که گرایش سیاسی-ایدئولوژیکی خود را مخفی کنند. به هر حال، انترناسیونالیست‌ها در کمون بیش از ۱۵ نفر نبودند، ۱۵ نفر روی ۶۵ یا ۶۷ نفری که کمون پاریس را شکل می‌دادند. بنابه نظر کاپیتان روسل که نقش بسزایی در امور نظامی کمون داشت، انترناسیونالیست‌ها اقلیتی محو و کم‌رنگ بودند.

در مورد مارکسیست‌ها وضع چگونه بود؟ امروزه بسیاری مایلند که تصویری مارکسیست از کمون ارائه دهند، اما مارکسیست‌ها تقریباً در کمون اصلاً وجود نداشتند. می‌دانیم که مارکسیسم از حدود ۱۸۹۱-۱۸۹۰ در فرانسه رایج شد و نمی‌توان در ۱۸۷۱ از مارکسیسم در فرانسه صحبت کرد. تنها چند تن، شاید حدود ۵ یا نهایتاً ۶ نفر در پاریس بودند که با مارکس که در آن زمان در انگلستان اقامت داشت، مکاتبه می‌کردند و با او در ارتباط بودند. از بین اعضای کمون تنها نماینده‌ای که با مارکس ارتباط داشت، فردی مصمم بود به نام فرانکل. او در نامه‌ای در ۳۰ مارس ۱۸۷۱ خطاب به مارکس می‌نویسد: «اگر ما می‌توانستیم تغییری اساسی در روابط اجتماعی به وجود بیاوریم، انقلاب ۱۸ مارس بارورترین انقلابی می‌شد که تاریخ تا به امروز به خود دیده است.» باز همو در جلسه ۱۲ مه کمون می‌گوید: «اگر برای رفرم اجتماعی اینجا نیستیم، پس به چه دردی می‌خوریم؟» باری! از کسانی که شاید بتوان آنها را اولین "مارکسیست‌ها" در فرانسه نامید، فرانکل است، و سیرایه، و الیزابت دمیتریف روس که مستقیماً از جانب مارکس به پاریس فرستاده شده، و لونگه که بعدها داماد مارکس می‌شود. با این احتساب ۴ یا ۵ نفر، یا نهایتاً ۶ نفر در پاریس بودند که با ایده‌های مارکس آشنایی داشتند.

بنوا ملون در کتابش "سومین شکست پرولتاریا" می‌نویسد: «زمان در جانب رفرم اجتماعی نبود». حق با او بود، چراکه اولاً کمون حکومتی در محاصره بود، ثانیاً اعضای کمون به خوبی دریافته بودند که ۲۲۶ هزار رأی‌دهنده اولیه دیگر پشت آنها نیستند. نتایج رأی‌گیری تکمیلی که به خاطر پر کردن جای نمایندگان مستعفی در ۱۶ آوریل برگزار شد، به شدت ناامیدکننده بود، اعضای کمون با غیبت تکان‌دهنده رأی‌دهنده‌ها مواجه شده بودند: برای مثال در منطقه یک، از ۲۲ هزار رأی‌دهنده فقط ۲ هزار نفر در انتخابات شرکت کردند، در دومین منطقه از ۲۴ هزار رأی‌دهنده فقط ۳ هزار نفر رأی دادند، در بلویل معروف به دژ سرخ، از ۳۰ هزار رأی‌دهنده، فقط ۷ هزار نفر رأی دادند. پس اعضای کمون به درستی می‌دیدند که در حال از دست دادن ریشه‌های خود هستند، و از همین رو از ترساندن دشمن می‌ترسیدند، چراکه می‌دیدند حمایت اجتماعی‌شان در حال آب رفتن است، و برای همین هم بود که کمون در پیشبرد رفرم‌های اجتماعی آنقدر دست به عصا راه می‌رفت. از طرف دیگر، کمون به قیام ایالات دیگر

و برپایی کمون در شهرهایی چون لیون، مارسی و غیره امید بسته بود که آن هم نقش بر آب شد؛ چرا که این قیام‌ها در ظرف چند روز، یکی پس از دیگری قلع و قم گشت. کمون در آرزوی رسیدن به آرامش و ثبات و حل بحران جنگ داخلی دست به دامن فرانسه می‌شود؛ وکس ۷ آوریل می‌گوید: «زمان سپری می‌شود، وخامت اوضاع به غایت است، اکنون زمان ترمیم جراحات فرارسیده»، در مانیفست ۱۷ آوریل در پایان می‌خوانیم: «باشد که فرانسه به نزاع و تعارض خونین خاتمه دهد». در ۱۶ مه گروه در فراخوان کمک از ایالات خطاب به ایشان می‌نویسد: «علیه ورسای اعلام نبرد کنید!».

باید درک کرد که کمون در مخمصه‌ای سخت و بغرنج گرفتار آمده بود. خود را در برابر رویدادها و در برخورد با دشمنان خارجی به شدت ضعیف می‌یافت و علاوه بر این بحران‌های داخلی بین ژاکوبین‌ها، بلانکیست‌ها از یک طرف و سوسیالیست‌ها از طرف دیگر، وضعیتی را دامن زده بود که به درستی مصداق توصیف کاپیتان روسل - که می‌توان او را از زمره دوستان کمون دانست - بود: «دیدن حکومت کمون از نزدیک، شبیه دیدن کابوس بود!»

با این وجود حتی کاپیتان روسل به صداقت و شرافت اعضای کمون معترف بود. اعضای کمون در کل افرادی درستکار و متواضع بودند و منافع شخصی خود را دنبال نمی‌کردند. روشفور می‌گوید: «کمون تنها حکومت درستکاری بود که فرانسه تا به حال به خود دیده است». به هر رو اعضای کمون هم باید عایدی ماهانه خود را دریافت می‌کردند که بالغ بود بر ۴۵۰ فرانک در ماه. در حالی که ژول‌ها<sup>۵</sup>، وزرای دولت پیشین، ۴۰ هزار فرانک در سال برای خود در نظر گرفته بودند؛ ملاحظه می‌شود که دریافتی اعضای کمون در سال حتی به ۶ هزار فرانک هم نمی‌رسد! اعضای کمون به هیچ عنوان به دنبال سوءاستفاده از موقعیت خود نبودند. علاوه بر این بسیار در مورد درستی در کارشان وسواس به خرج می‌دادند؛ برای مثال از یکی از نمایندگان کمون بلانکس نامی بود که سابقاً راهب بود و لباس کشیشی بر تن می‌کرد، و سپس در لیون به کمیته پلیس پیوست و... به محض اینکه کمون به فساد او پی‌برد، بدون هیچ تعلق و بی‌آنکه کمترین اهمیتی بدهد که او نماینده چه منطقه‌ای است، رأی به اخراج او داد و او را به زندان افکند. آری! اعضای کمون در مورد مسئله مالی به شدت دقیق و حساس بودند. نحوه برخوردشان با جریان کمیته مرکزی و کمپانی گاز نیز گواه این واقعیت است؛ ماجرا از این قرار است که کمیته مرکزی صندوق کمپانی گاز را تصاحب می‌کند، اعضای کمون آن را می‌گیرند و به کمپانی برمی‌گردانند و حتی از کمپانی عذرخواهی می‌کنند! مثال شونده، از همراهان ژول فری (که بنا بر شایعات مسؤول تیراندازی ۲۲ ژانویه بوده است، به هر حال، این مسئله محل تردید است)، نیز درخور توجه است؛ در زمان دستگیری شونده، پول‌هایش نیز تصاحب می‌شود، همسر شونده شکایت می‌کند و کمون فوراً پول‌ها را برمی‌گرداند!

---

<sup>۵</sup> منظور ژول فری، ژول فور و ژول سیمون است که به سه ژول Les trois Jules شهرت دارند. سه ژول از اعضای دولت دفاع ملی یا دولت موقت بودند که بعد از شکست ناپلئون سوم در برابر ارتش پروس، به ریاست ژنرال تروشو در ۴ سپتامبر ۱۸۷۰ در پاریس ایجاد شد. در ۲۲ فوریه تروشو استعفا داد و در ۸ فوریه انتخابات مجلس ملی برگزار شد و مجلس ده روز بعد تی‌یر را به ریاست قوای مجریه انتخاب کرد.

فردی به نام ژورد که مسئول امور مالی کمون بود، به شیوه‌ای وسواس‌گونه، حساب ریال به ریال کمون را نگه می‌داشت؛ گفته می‌شود با اینکه ثروت کمون زیر دستش بود، همسرش هنوز در کنار رود سن رخت‌شویی می‌کرد. حسابی که ژورد در ۲۴ مه، درست زمانی که کمون در اوج بحران بود و می‌خواست به وضعیت مالی خود رسیدگی کند، به کمون داد، بدین شرح بود: از ۲۸ مارس تا ۲۴ مه، دریافتی چهل و یک میلیون و نهصد هزار فرانک و مخارج چهل و یک هزار و دویست و سی و پنج هزار فرانک. برخی نبود یک چهره سیاسی برجسته را از جمله عمده مسائلی می‌دانند که باعث ایجاد گرفتاری برای کمون شده بود؛ به واقع، قدرت کمون در هیچ فرد و شخصیتی متبلور نمی‌شد، و همین امر هم دست و پای ایشان را برای تصمیم‌گیری در بزنگاه‌ها و تعیین تکلیف در لحظات سرنوشت‌ساز بسته بود، و باعث نوعی آشفتگی در تصمیمات و اقدامات کمون در مواجهه با رخ دادهای پیشبینی نشده و آنی می‌شد. گریبالدی به تاریخ ۲۸ مارس، در پاسخ خود به اعضای کمون می‌نویسد که از آنجایی که ایتالیایی است، نمی‌تواند در امور کمون دخالت کند و در ادامه به آنها پیشنهاد می‌دهد که: «یک شهروند صادق برای مقام رهبری انتخاب کنید و به او قدرت تمام و کمال بدهید». اما اعضای کمون به منتهای درجه از واگذاری قدرت به یک فرد مشخص هراس داشتند و این کار را مساوی با زمینه‌سازی برای برقراری دیکتاتوری شخصی می‌دانستند، چیزی که شاید شرایط بحرانی آن زمان نیازش را ایجاب کرده بود.

می‌دانیم که از ۱۸ تا ۲۸ مارس قدرت پاریس در دست کمیته مرکزی بود که از دل گارد ملی برآمده بود، و کمیته مرکزی به قول خودش بعد از فردای برقراری کمون، یعنی بعد از ۲۸ مارس که کمون قدرت را در اختیار می‌گیرد، خود را منحل خواهد کرد و تنها به صورت نیروی کمکی در کنار کمون خواهد بود. اما کمیته مرکزی به قول خود عمل نکرد؛ او به صورت قدرت موازی در کنار کمون در اوضاع مداخله می‌کرد، با این بهانه که ما ارتش نمایندگان و ابزار کمون هستیم، پس حق داریم که به حضور خود ادمه دهیم! اما حق با آنها نبود؛ چراکه کمون تقریباً برای تمام امور کمیسیون‌هایی ایجاد کرده بود، از جمله کمیسیون جنگ که وظیفه‌اش پرداختن به امور نظامی بود. اما کمیته مرکزی زیر بار حرف حسابی نمی‌رفت، و مدام در کارهای کمون اختلال ایجاد می‌کرد و بدین ترتیب بر وخامت اوضاع می‌افزود. کمیته مرکزی برای خود یونیفرمی در نظر گرفته بود که اندکی با یونیفرم اعضای کمون تفاوت داشت. بدین ترتیب، رقابت دائمی بین کمیته مرکزی و کمون از دیگر بدبختی‌های کمون بود تا جایی که گاهی اتحاد عمل را ناممکن می‌کرد.

در این حال کاپیتان روسل بنا داشت که با اندکی فشار و زور، شرایط را از حالت بل‌بشو بیرون بیاورد و کمون را در عمل و تصمیم‌گیری متحد کند، اما به ناگاه، فریاد یکی از اعضای کمون به نام پیا درآمد که او می‌خواهد ما را به سمت دیکتاتوری فردی سوق دهد! تنها کاپیتان روسل نبود که اوضاع کمون را اسفبار توصیف می‌کرد، نمونه بسیاری از نقل‌قول‌های افراد مختلف موجود است که همگی آشفتگی و سردرگمی کمون را خاطر نشان کرده‌اند؛ برای مثال الی که از طرف کمون به مدیریت موزه ملی



منصوب شده بود، در یادداشت‌های روزانه خود می‌نویسد: «شهرداری مرکزی، به وضوح پایین‌تر از سطح وظایف خویش است». در ۲۰ آوریل بعد از آن که کمون مانیفست یا برنامه خود را ارائه داد، می‌نویسد: «چه سخنان رقت‌انگیزی! چه حرف‌های بیمارگونه‌ای! هیچ نشانی از سیاست نیست، هیچ نشانی از عمل و کار مشخص نیست! من ندیدم که این برنامه کسی را به شوق بیاورد، اما بسیاری را دیدم که با خواندنش دلسرد شدند و چندین نفر هم از خشم خونشان به جوش آمده بود».

با این وجود، کمون در همین بل‌بشو و درحالی‌که در محاصره بود، کارهای قابل‌تحسینی انجام داد، از جمله:

یک. تعیین بازه زمانی درازمدت برای پرداخت بدهی‌ها به دولت. ورسای گفته بود که بدهی‌ها می‌باید فوراً پرداخت شود، کمیته مرکزی گفته بود تا یک ماه دیگر، اما کمون اعلام کرد که موعد پرداخت به ۱۵ ژوئیه موکول می‌شود، و مبلغ پرداختی در طول سه سال به صورت ماهانه و بدون بهره پرداخت خواهد شد. این تصمیم کمون، آرامش را به میان همه و مخصوصاً خرده کاسب‌ها برگرداند.

دو. الغای اجاره‌خانه‌های سه ماه گذشته؛ حتی مرتجع‌ترین اعضای کمون هم کارگرانی را می‌شناختند که از چندین ماه قبل کار نکرده بودند، چرا که ابزار و ماده خام در اختیار نداشتند و بنابراین نمی‌توانستند اجاره‌بهای خود را بپردازند. کمون از اتوریتة خود استفاده کرد و اجاره‌خانه‌های سه ماه گذشته را لغو کرد، با این ایده که مالکین هم باید کمی در بهای گزافی که فرانسه در این مدت پرداخته است، سهمیم باشند. به این ترتیب مستأجرین بدبخت را از بار فشار کرایه‌خانه کمرشکن‌شان خلاص کرد.

سه. تعیین سقف درآمد کارمندان؛ هیچ کارمندی حق نداشت بیشتر از ۶ هزار فرانک در سال درآمد داشته باشد، در حالی که در آن زمان، حتی ماهی ۱۰۰ فرانک هم درآمد قابل توجهی بود، کمون‌ها این تعیین سقف درآمدی را برای برقراری یک جمهوری واقعی ضروری می‌دانستند. در عین حال کمون دو شغله بودن کارمندان را در دستگاه دولت ممنوع اعلام کرد. درحالی‌که رژیم ورسای و رژیم بعدی نیز، به کارمندان اجازه می‌داد که در یک زمان در دو جا مشغول به کار باشند و دو منبع درآمد داشته باشند. چهار. برپایی قصابی شهرداری؛ قطعاً این کار خوش‌آیند برخی قصابی‌ها نبود، چونکه واسطه‌هایی بودند که از این راه ارتزاق می‌کردند. اما اعضای کمون این ایده را عملی کردند تا فقرا دست‌کم بتوانند یک یا دو بار در هفته چیز دیگری غیر از یک تکه نان بخورند. قصابی شهرداری از طریق یارانه‌ای که کمون در اختیارش قرار داده بود، تأمین می‌شد.

پنج. اصلاحات در نظام تعلیم و تربیت؛ در کمیسیون تعلیم و تربیت، ژول ولس حضور داشت و فرد دیگری که باید نام او را به خاطر سپرد، ادوارد ویون. فردی به نام ژیل تعریف می‌کند که در همان روزهایی که ورسای به پاریس حمله کرده و شکست حتمی شده بود، با ویون در باغ شهرداری مرکزی قدم می‌زده و ویون به او گفته بود: «ببینید! ما دست کم آن کاری را می‌کنیم که می‌توانیم، نشان می‌دهیم که چه می‌خواهیم». آنها چه می‌خواستند؟ پروژه‌ای که کمون در نظر داشت، دقیقاً همان بود که

جمهوری سوم، پنجاه سال بعد آن را متحقق می‌کند! پروژه آنها اولاً ساختن مدارس در مقطع تحصیلات ابتدایی بود که لائیک و برای همگان رایگان و اجباری باشد. آنها در نظر داشتند بعداً مدارس مقطع متوسطه را نیز رایگان کنند، اما همان‌زمان هم بورسی برای افراد جوان با استعدادی که قصد ادامه تحصیل داشتند، اما قادر به تأمین هزینه‌های آن نبودند، در نظر گرفته شد. سوم آنکه آنها برای اولین بار در فرانسه مدارس فنی تأسیس کردند، حتی بعد از سقوط کمون، دو مدرسه باقی ماند و به کار خود ادامه داد.

شش. جدایی دولت و کلیسا؛ تصمیم کمون این بود که تربیت شاغلین آینده را از دست کلیسا خارج کند. کشیش‌ها کار خودشان را کنند ولی دیگر در خدمت دولت نباشند و توسط دولت تأمین مالی نشوند. این واقعیت وجود داشت که در بین اعضای کمون افراد بسیاری بودند به غایت ضد مذهب. اگر انتشارات رسمی کمون را بخوانیم متوجه می‌شویم که موج ضد مذهب، ضد کشیش و ضد خدا تقریباً در بین اعضای کمون رایج بود. برای مثال کاریکاتوریستی به نام پیلوتل، عمده کاریکاتورهایش ضد مذهب بود. و فرد دیگری به نام ماروتو در مقاله‌ای می‌نویسد که ما خدا را یک لقمه خام می‌کنیم! با این حال تمام کمونرها ضد مذهب نبودند، در بین اعضای کمون برای مثال دامپزشکی بود که در بحبوحه حوادث فرزندان خود را بغل می‌کرد و به کلیسا می‌برد.

انتشارات کمون در ماه مه عمدتاً به موضوع افشای جنایاتی که کلیسا در زمان انقلاب کبیر مرتکب شده بود اختصاص داشت. آنها فاش کردند که در زیرزمین‌های کلیسا در ابعاد وسیع استخوان‌های انقلابیون و نیز ابزار شکنجه کشف شده. به این صورت به مجادلات ضد مذهب دامن زده شد و بحث‌های ضد مذهب به شدت بالا گرفته بود. یکی از دلایلی که ورسای‌ها را مجاب می‌کرد که با بی‌رحمی تمام به کمون حمله کنند، این بود که بیشتر کمونرها بی‌خدا بودند. اما از طرفی هم باید این مسأله را نسبی دید؛ از ۶۷ کلیسایی که در پاریس بود، در طول روزهای کمون فقط ۱۰ کلیسا تعطیل شد به طوری که حتی برای برگزاری مراسم مذهبی هم درهای خود را باز نمی‌کردند؛ به این دلیل که کمون اجازه داده بود که بعد از برگزاری مراسم مذهبی، کلیسا در اختیار کمونرها و گروه‌هایی باشد که به قصد بحث و تبادل نظر گرد هم جمع می‌شدند، متولیان این ۱۰ کلیسا خوش نداشتند که کلیسا را برای بحث و مجادله در اختیار کمونرها قرار دهند. اما در سایر کلیساها، تمام روز تا ساعت ۵ کلیسا در اختیار متولیان بود و سپس سمبول‌های مذهبی پوشانده می‌شد و کلیسا به شکل یک سالن درمی‌آمد و در اختیار زنان و افرادی قرار می‌گرفت که می‌خواستند به طور مستقیم حرف و نظر خود را به گوش دیگران برسانند. بنابراین درست است که اغلب کمونرها ضد مذهب بودند اما هیچ عمل خشونت‌باری علیه کلیسا مرتکب نشدند؛ برای مثال تنها از خواهران مذهبی‌ای که در بیمارستان مرکزی کار می‌کردند درخواست شد که حمایل سرخی به لباس خاکستری رنگ خود بپوشانند. نام برخی سالن‌های مذهبی از نام‌های قدیسین به نام‌های مبارزین تغییر کرد، مثلاً سالن سن-ژوزف شد سالن بلانکی؛ چیزی‌های جزئی‌ای که اهمیت چندانی نداشت، بنابراین در یک کلام می‌توان گفت که کمونرها علیه مذهب و مذهبیون خشونت روا نداشتند.

هفت. حکم سرنگونی ستون واندوم؟ امروز هنوز کسانی هستند که این تصمیم کمون را ننگین می‌دانند، اما کمونارها بر انهدام آن برحق بودند، چونکه آن را سمبل ستم و سرکوب می‌دانستند. آنها بر این عقیده بودند که: «ستون واندوم، بنایی است یادآورد توحش، چراکه سمبل قدرت وحشیانه و پیروزی جنون‌آمیز است، چراکه سمبل مادی‌گرایی و نفی حقوق انسان‌هاست». برانداختن ستون واندوم در ۱۹ مه، آتش خشم ورسایی‌ها را دامن زد.

هشت. کمیسیون کار؛ مؤثرترین چهره کمیسیون کار، فرانکل بود، که تا ۱۶ آوریل، یعنی تا قبل از پیوستن لونگه تنها عضو مارکسیست کمون هم محسوب می‌شد. او تمام هم‌خود را به کار گرفت تا در روابط تولید و مبادله تغییراتی ایجاد کند و در این کار از حمایت بنوا ملون برخوردار شد. در روز ۲۸ آوریل بنوا ملون خطاب به اعضای کمون می‌گوید: «گفته می‌شود که ما نباید خود را به مسائل اقتصادی مشغول کنیم، واقعا؟ به نظرم تا به حال دولت به اندازه کافی در مسأله اقتصاد مداخله کرده است، اما همواره به نفع صاحبان صنایع. امروز به درستی زمان آن رسیده است که ما به نفع کارگران در اقتصاد مداخله کنیم».

این کمیسیون سه کار انجام می‌دهد:

یکم. کار شبانه‌نواایی‌ها را ممنوع می‌کند. در واقع کمون با درخواست کارگران نانوایی‌ها بود که دیگر نمی‌خواستند شب‌ها هم کار کنند، توافق می‌کند.

دوم. کمون در ۱۶ آوریل تحت فشار فرانکل و ملون و باقی اعضای این کمیسیون، مصوبه مهمی را به تصویب رساند به این قرار که کارگاه‌های رها شده، به دست کارگران گشوده خواهد شد. در واقع، منظور کارگاه‌هایی بود که صاحبان‌شان به خاطر نابه‌سامانی اوضاع پاریس کارگاه‌ها را بسته و شهر را ترک کرده بودند، و کارگران بسیاری را از نان خوردن انداخته بودند. پس بنابر این مصوبه، کارگران می‌توانستند دور یکدیگر جمع شده و در غیاب صاحب کارگاه به تولید مشغول شوند، اما زمانی که صاحب کارگاه برگشت، با او بر سر میزان غرامت مذاکره کنند و سهمش را از میزان سود تولید بپردازند.

سوم. اصلاح بازار؛ مایحتاج دولت باید به دست تولیدکنندگان کارگری صورت گیرد و نه تولیدکنندگان خصوصی. کمیسیون جنگ از یک طرف و کمیته مرکزی (درحالی‌که مسئولیتی هم در این زمینه نداشت) برای تهیه مایحتاج نظامی برای مثال اونیفرم نظامی، به تهیه‌کنندگان خصوصی مراجعه کرده بودند. به نظر فرانکل این کار برای کمون

---

<sup>6</sup> Colonne Vendôme, ستون واندوم، واقع در میدانی به همین نام در منطقه یکم پاریس به دستور ناپلئون برای یادبود نبرد استراليا در سال ۱۸۱۰ بنا نهاده شد. بر فراز آن مجسمه ناپلئون دیده می‌شود و زیر مجسمه به خط باستانی نوشته‌ای است با این مضمون: «ناپلئون شکوهمند، این ستون را به ارتش ظفرمند بزرگ اهدا کرده است...». پس از تخریب کامل به دست کمون پاریس، این ستون در ۱۸۷۳ دوباره از نو ساخته شد.

آبروریزی بود؛ کمون، در حالی که سازمان‌های کارگری‌ای وجود داشت که به واسطهٔ زنان اداره می‌شد، نباید ارجحیت را به تهیه‌کنندگان خصوصی و فردی بدهد. فرانکل معتقد بود که «از یک طرف ما خواستار حمایت از کارگران هستیم، از طرف دیگر با تهیه‌کنندگان خصوصی قرارداد بسته‌ایم. این کار بی‌معنی است و خلاف چیزی است که ما می‌خواهیم». بنابراین مصوبه‌ای ارائه کرد که شامل دو بخش بود؛ اول اینکه برای تمام مایحتاج مورد نیاز ارتش، سازمان‌های کارگری در اولویت هستند، دوم، اگر چنین سازمان کارگری‌ای پیدا نشد که قادر باشد نیاز ارتش یا کمون را برآورده کند، باید در هنگام بستن قرار داد با کارفرمای خصوصی، مبلغ دستمزد کارگران قید شود، تا به این ترتیب کارفرمایان نتوانند به کارگران‌شان دستمزدی پایین‌تر از حد تعیین شده بپردازند.

ملاحظه می‌شود که این کار در آن اوضاع و احوال، خود کاری بس مهم و شجاعانه بود گرچه ربطی هم به آموزه‌های مارکس نداشت. وانگهی، کمون ساعت کار روزانه را که گاهی به ۱۴ یا ۱۵ هم می‌رسد، تغییر نمی‌دهد. شاید به‌خاطر ترس از عدم حمایت مردم کمون جرأت دخالت در این مورد را نداشت.

این ادعا که کمون رژیم ترور و وحشت بوده، شوخی محض است؛ برای اینکه در کمون گیوتین وجود نداشت، لغو گیوتین که در ۱۸۴۸ اعلام شده بود، در کمون هم ادامه یافت. هیچ کدام از گروه‌هایی که کمون برای ممانعت از حمله ورسای به پاریس و به قتل رساندن اسرای پاریسی گرفته بود، به دست کمون کشته نشدند. بخشی از گروه‌ها در میانهٔ هفتهٔ خونین که دیگر کمون قدرت اجرائی و قضایی خود را از دست داده بود، کشته شدند. در کمون خبری از سازمان پلیس به طور خاص نبود؛ حفظ امنیت شهر بر عهدهٔ بخشی از گارد ملی بود، گارد ملی به دو بخش تقسیم شده بود، یک گروه در جبهه بودند و گروه دیگر در پاریس حضور داشتند، با این حال میزان جرم و جنایت و بزهکاری به طرز چشمگیری پایین آمده بود. حتی پلیس‌های ورسای هم که نظرشان در کمیسیون تحقیق آمده، به این قضیه معترف بودند. در کمون با مستی و عرق‌خوری نیروهای ارتش برخورد می‌شد، در روزنامه رسمی کمون در ۱۹ آوریل می‌خوانیم: «هر مأموری که در حال مستی دیده شود، بازداشت و به مدت چهار روز از حقوق خود محروم شده، این پول بین فرزندان نیازمند افراد دیگری که در جبهه هستند تقسیم می‌شود». تن‌فروشان پاریسی هم در طول روزهای کمون از کسب و کار خود ناراضی بوده و کمتر در پاریس دیده می‌شدند و بیشترشان به سن-ژرمن و ورسای رفته بودند.

در کنار تمام این کارها، باید به برخورد مذدبذ کمون با "بانک فرانسه" نیز اشاره کرد؛ زمانی که کمیتهٔ مرکزی و بعد کمون قدرت را در دست می‌گیرد، با کدام پول باید مخارج شهر و حقوق سربازان گارد ملی را تأمین کند؟ در روز ۱۹ مارس ژورد، مسؤول امور مالی، اعلام می‌کند که موجودی صندوق ۴ میلیون و ۶۰۰ هزار فرانک است، با این حال مدیر صندوق که اکنون به ورسای گریخته بود، قدری پول به جا گذاشته بود. کمون به راحتی می‌توانست آنها را بردارد و به مصرف برساند، اما از این کار

امتناع کرد. چرا؟ با این عقیده که اگر به این موجودی دست بزنیم، دزد محسوب خواهیم شد و حیثیتمان لکه‌دار خواهد شد! به هر ترتیب، آنها پول موجود را دست‌نزنده رها می‌کنند و به سمت بانک فرانسه می‌روند. برخورد بانک فرانسه با کمون بسیار نیرنگ‌بازانه و واکنش کمون در مقابل حيله‌گری بانک حیرت‌آور است. بانک فرانسه از ابتدای شکل‌گیری‌اش به وضوح خود را مؤسسه‌ای خصوصی اعلام می‌کند که تنها در جهت منافع‌اش با دولت وارد مذاکره می‌شود، این حکم به امضای ناپلئون می‌رسد. بانک فرانسه، در واقع بر خلاف چیزی که از اسمش برمی‌آید، یک مؤسسه خصوصی بود نه بانکی که متعلق به فرانسه باشد! رؤسای بانک، پولوک و رولان، از ابهام در اسم بانک در بازی با کمیته مرکزی و بعد از آن با کمون استفاده می‌کند؛ یکی نقش شرکت خصوصی را برای ایشان بازی می‌کند و دیگری نقش نهاد دولتی. رولان می‌گوید: «آقایون شما به دنبال چه هستید؟ این بانک هر چند که اسمش بانک فرانسه است اما یک مؤسسه خصوصی است، اگر در صورتی که بخواهید پول‌ها را بردارید کار شما چیزی غیر از دزدی نخواهد بود!» بعد پولوک به پله که از نمایندگان کمون است چیزی کاملاً متفاوت و حتی خلاف حرف رولان می‌گوید: «آقایون شما از ما پول می‌خواهید، اما مستحضرد که این پول‌ها به ما تعلق ندارد، بلکه این ثروت فرانسه است که اینجا نزد ماست و تنها کاری که ما می‌کنیم، مدیریت این ثروت است. ما نمی‌توانیم به آن دست‌درازی کنیم، و اگر ما نمی‌توانیم این کار را کنیم، شما که دیگر هیچ!» اعضای ساده کمون نمی‌دانستند که پاریس ۹ میلیون و نیم فرانک به دستان بانک سپرده بود! بانک از این موضوع چیزی بروز نمی‌دهد، فقط به کمون‌ها می‌گوید که با توجه به شرایط وخیم و نابه‌سامان پاریس و با توجه به اینکه شما باید امور را بچرخانید، ما به شما کمک می‌کنیم، اما هر بار که پول دریافت می‌کنید باید رسید پر کنید. بدین صورت، کمون برای استفاده از پولی که متعلق به خود پاریس بود رسید می‌داد! در واقع رسید هم حقه‌ای بود از طرف بانک، تا بعداً بتواند بر مبنای آن ادعا کند که پول‌ها به زور از بانک گرفته شده‌اند و بانک با کمون‌ها همکاری نکرده! در نهایت بانک فرانسه، در کل ۲۰ میلیون به حساب کمون واریز کرد که ۹ میلیون آن به خود کمون متعلق بود! اما در همان حالی که بانک این مبلغ ناچیز را با هزار زور و زحمت به کمون می‌داد، ۲۵۸ میلیون به ورسای واگذار کرد تا با آن تجهیزات و نیرو آماده کند برای حمله به پاریس! انگلس می‌نویسد: «بانک فرانسه در دستان کمون، بیش از ۱۰ میلیون گروگان می‌ارزید، تمام بورژوازی تی‌یر را تحت فشار می‌گذاشت که با کمون مذاکره کند». اما واقعاً چرا کمون‌ها چنین برخورد متواضعانه و خجولانه‌ای در برابر بانک داشتند؟ حرف ولس قابل تأمل است: «این وحشت فقرا است در برابر پول و طلای انباشته‌شده...» شاید باید ریشه این طرز برخورد را در آموزه‌های تربیتی‌ای جست که از کودکی، همه را به احترام به مال دیگری دعوت می‌کرد. کنت اریسون دریسون، با ریشخند می‌نویسد که: «بامزه است دیدن کودکان کمون که چیزی را گدایی می‌کنند که فقط کافی است دست‌شان را برای تصاحب آن دراز کنند!»

نکته دیگری که نباید ناگفته بماند، برخورد کمون در آغاز حمله ورسایی‌ها به پاریس بود؛ کمون، شاید از روی خوش نیتی یا شاید از سر ترس، واقعیت شکست‌های پیاپی ارتش‌اش را در مقابل ارتش ورسای از عموم پنهان می‌کرد و بدتر از آن، در روزنامه

رسمی خود اخبار کذب، مبنی بر ایستادگی و حتی پیروزی در برابر حملات بی‌امان ورسای، درج می‌کرد. این دروغ‌ها و تحریف‌ها به حدی جدّی و معتبر می‌نمود که حتیِ اِلّی که بالاتر از او صحبت شد، در یادداشت‌های خود به تاریخ ۲۱ مه می‌نویسد که «کم کم باورم می‌شود که ما نبرد را برده‌ایم». امّا درست همان روز ۶۰ هزار نیروی ورسای به درون پاریس آمد و پاریسی‌ها را عمیقاً غافلگیر کردند.